

بیتی از شاهنامه

مصطفی جیحونی

محقق و شاهنامه پژوه



چکیده

انوشیروان هنگام نزدیک شدن مرگ، فرزند خویش هرمزد را به پادشاهی برمی‌گزیند و همگان را به اطاعت از او می‌خواند. هرمزد پادشاهی دادگر بوده و برای تحلیل علت این دادگری باید بررسی دقیقی از روزگار قباد و قیام مزدک و مزدکیان صورت گیرد تا به چگونگی دادگری انوشیروان و هرمزد از روی انصاف نگریسته شود.

پدریان که اشراف درباری بوده‌اند با روش هرمزد سازگار نبودند و او ناچار چند تن از آنان را به کام مرگ فرستاد چندسال با عدل به سر برد تا از چند سو دشمنان به ایران تاختند که سخت‌ترین آنان ساوه - شاه توران و چین (ترکستان) - بود. از سوی مادر هرمزد دختر خاقان و خاتون چین بود و ستاره‌شناسان - اخترماران - چینی پیش‌بینی کرده بودند که مردی از کارگزاران هرمزد با مشخصات ظاهری خاص و با سپاهی اندک، سپاهیان دشمن را شکست می‌دهد.

این سردار بزرگ «بهرام بهرام پسر گشسپ»، بود که پس از کشته شدن او به گونه‌ای ناجوانمردانه به فرمان خسرو پرویز (یا پیش از کشته شدن و از سوی دربار ایران) لقب «چوبینه» گرفت که نام فارسی «الکروان» است، یعنی پرنده‌ای، مانند لک‌لک و امروز هم اگر شخص لاغر بلندبالایی را لقب تحقیرآمیز بدهند او را «غازق‌لنگ»، می‌نامند که همان «کلنگ» است و باز هم پرنده‌ای با پاهایی بسیار بلند. بهرام با دوازده هزار لشگری چهل ساله به جنگ ساوه شاه

و چهارصد هزار سپاهی او رفت و با تیری که همانند تیر رستم در کشتن اشکیوس است و یادآور تیر آرش اسطوره‌ای، شاه توران و چین را از پای درآورد:

خدنگی گزین کرد پیکان چو آب
نهاده بر او چار پَر عقاب
بمالید چاچی کمان را به دست
به چرم گوزن اندر آورد شست
چو چپ راست کرد و خم آورد راست
خروش از خم چرخ چاچی بخواست
چو آورد سوفار نزدیک گوش
ز شاخ گوزنان برآمد خروش
چو بگذشت پیکان از انگشت او
گذر کرد از مهره‌ی پشت او
سر ساوه آمد به خاک اندرون
به زیر اندرش خاک شد جوی خون^۱

پس از کشته شدن ساوه‌شاه و شکست دشمن، بهرام پسر ساوه و پسرش فغفور و سربزرگان توران را به پایتخت فرستاد و اسیران و همه‌ی غنائم را دست

نخورده در هرات نگه داشت تا هرمزد چه دستوری دهد و آیا فرمان او به ادامه‌ی جنگ با «پژموده» (پرموده) پسر ساوه است یا نه. شاه ایران هدایای نفیسی برای بهرام فرستاد و منشور فرمانروایی سرزمینی بزرگ از هیتال (هپتال) تا رود بَرک را برای او نوشت و دستور داد که غنائم جنگی به سپاهیان بخشیده شود و گنج ویژه‌ی ساوه به بارگاه هرمزد فرستاده شود و پس از آن بهرام به جنگ پژموده برود.

بهرام فرمان شاه را به درستی به جای آورد و به جنگ پژموده رفت و در نبردی سخت بر او چیره شد. سرانجام پژموده امان خواست و بهرام با نامه‌ای به هرمزد برای شاه توران و چین زینهار نامه گرفت و او را به بارگاه ایران فرستاد. بهرام فرمان داد که گنج‌های خاقان را فهرست بردارند و در سه روز باز هم نتوانستند همه‌ی گنجینه‌ی او را که از دیرباز مانده بود، صورت برداری کنند. از جمله چیزهای ارزشمند کمربندی مرصع و یک جفت گوشوار از آن سیاوش بود، دیگر یک جفت نقش گوه‌نگار و دو بُرد یمانی زربفت. بر اساس روایت متن شاهنامه بهرام موزه و این دو بُرد را برای خود کنار نهاد و در نامه به هرمزد و فهرست غنائم از آنها یاد نکرد.

بهرام جز آنچه گفته شد دیگر غنائم را با ده کاروان شتر همراه خاقان به سوی هرمزد فرستاد. هرمزد به خوبی با پژموده رفتار کرد و خواسته و مال ارسالی را به گنج خانه فرستاد به گونه‌ای که پنجاه هزار کارگر این غنیمت‌ها را پیش بردند و صد گنج از آنها مهیا شد. در این زمان هرمزد از یکی از درباریان به نام آیین گشسپ پرسید که کار «چوپینه» را چگونه روشن بینی می‌کند و او پاسخ داد:

بسوری که دستانش چوبین بود
چنان دان که خوانش نو آئین بود

این وجه ضبط چاپ‌های «مل» و «مسکو» است؛ ضبط نسخه‌های طوپقاپو، سعدلو و حاشیه‌ی ظفرنامه هم با تقریب کم و بیش نقطه‌ها همین است و نسخه‌ی لندن دارد:



به سودی که دستانش جوبینه بود
چنان دان که خوانش نوآینته بود

در لغت‌نامه، زیر یکی از معانی «دستان»، نوشته شده است: «در مورد شعر ذیل از فردوسی، مرحوم دهخدا یادداشتی چنین نوشته است: گفتار ایزد گشسپ مثل گونه‌ی قدیمی به نظر می‌آید و یا بعد از گفتن او مثل شده است، کلمه‌ی دستان در اینجا معلوم نیست چیست شاید به او بتوان معنی آلت یا آلات موسیقی داد؟»

چنین گفت ایزد گشسپ دبیر
که ای شاه روشندل و یادگیر
به سوری که دستانش چوبین بود
چنان دان که خوانش به آیین بود
ز گفتار او شاه شد بدگمان
روانش پراندیشه شد در زمان

در بند دیگر زیر همین کلمه آورده شده است: «مرحوم دهخدا با در نظر گرفتن بیت رودکی از کلیله و دمنه و مقایسه‌ی آن با کلیله‌ی نصرالله منشی و کلیله‌ی ابن‌المقفع احتمال داده، دستان به معنی چنگ بکار می‌رفته و در یادداشتی چنین نوشته است: آیا یک معنی آن [دستان] صنج و چنگ است؟ عبارت کلیله‌ی نصرالله منشی این است: پس آن مزدور چنگ برداشت و سماع خوش آغاز نهاد. و عبارت کلیله‌ی ابن‌مقفع این: فاخذ الرجل الصنج و لم یزل یسمع التاجر الضرب الصنج و الصوت الرحیم، و شعر رودکی چنین است:

مرد مزدور اندر آغازید کار
پیش او دستان همی زد بی کبار

چون هر دو مترجم یعنی یکی گزارنده‌ی کلیله از عربی به فارسی که رودکی آن را نظم کرده و دیگری نصرالله منشی، چنگ را نام می‌برند با قوت طبع رودکی چگونه شده است که چنگ از ترجمه افتاده است مگر

اینکه دستان چنانکه گفته شد به معنی چنگ باشد. ترجمه‌ی بنداری هم در مورد این بیت به حل دشواری باری نمی‌کند زیرا آورده است: «و تعجب الملک و قال لآیین کشسپ وزیره و دستوره: کیف تری ضیع جوبین و آثار سیفه و سنامه؟ فاجابه الوزير بکلمة فیها تخوین جوبین.» ملاحظه می‌شود که آیین گشسپ جمله‌ای گفته که در آن «چوبینه» را خائن خوانده است.

در تاریخ بلعمی چنین آمده است: «بهرام دیگر روز او را [پژموده با "برموده" را] با شش هزار مرد اسیر سوی هرمزد فرستاد با سرهنگی نام او مردانشاه، و هر چه غنیمت از زر و سیم و از دیگر چیزها و سلاح [بود] سوی هرمز فرستاد، و آن تاج و تخت زرین و خواسته همه بفرستاد بر سه هزار اشتر نهاده چون پسر ملک ترک نزدیک مداین رسید، هرمز پیش او بازآمد حرمت خویشی را که پسر خال او بود، و او را جایی نیکو فرود آورد و چهل روز او را نیکو همی داشت و خلعت و صلت دادش و نامه کرد به بهرام که او را باز ترکستان فرستد به نیکویی هر چه تمامتر. والله اعلم.»

«چون هرمز پسر ملک ترک را بمردانشاه سپرد، و گفت بهرام را بگوی کین را بترکستان باز فرستد به نیکوی، مردانشاه گفت: نخست این غنیمت‌ها که با من است بستان. هرمز بفرمود تا همه عرض کردند و شاد شدند، و بسیار آمدش، و با او وزیران [بودند] بنگریست گفت ببینید بهرام که چندین جهیز فرستاده [ملک را] وزیری بود مهتر از همه‌ی وزیران، نامش یزدان بخش او را گفت که ای ملک این بسیار است ولیکن این نواله است از سوی بهرام، نگر تا سور چگونه بوده است که یک نواله از آن چندین بوده است.»^۲

اگر بیت شاهنامه با مطلب مذکور در تاریخ بلعمی بخواهد موافقت داشته باشد باید با تغییر قیاسی «دستانش»، به «دستارش» به صورت زیر درآید:

به سوری که دستارش چونین بود
چنان دان که خوانش بآیین بود



یک جفت موزه را برای خود برداشته است، ولی دبیر بزرگ از گوشوار سیاهش هم یادی کرده و به صراحت نوشته است به بهرام کدام غنیمت را برداشته و به درگاه نفرستاده است. آنچه سبب خشم هرمزد شده همانا گوشوار است که از اسباب شاهی بوده. هرمزد هنگام رفتن بهرام به جنگ ساوه شاه موبد موبدان گفته بود:

چنو گشت پیروز بر ساوه شاه
سزد گر سپارم بدو تاج و گاه^۴

و در اینجا پس از خواندن نامه ی دبیر بزرگ (بزرگ دبیر) می گوید:

هم اندر زمان گفت: چوبینه راه
همی گم کند سر برآرد به ماه
یکی آن که خاقان چین را بزد
بدان سان که از گوهر بد سزد
دگر آن که چون گوشوارش به کار
بیامد مگر شد یکی شهریار^۵؟

یعنی روشن می شود که خشم هرمزد نه به علت آن است که بهرام بخشی از غنائم را به دربار فرستاده، بلکه صرفاً به خاطر گوشوار است (درست خلاف گفته ی پیشین او و بیم از اندیشه ی بهرام برای شاهی)، زدن پژموده که پسر دایی او بوده نیز اهمیت چندان نداشته زیرا پیش از آن سر بریده ی ساوه (دایی هرمزد) و پسر دیگرش فغفور را به درگاه او فرستاده بود و شاه از آن امر شاد هم شده بود.

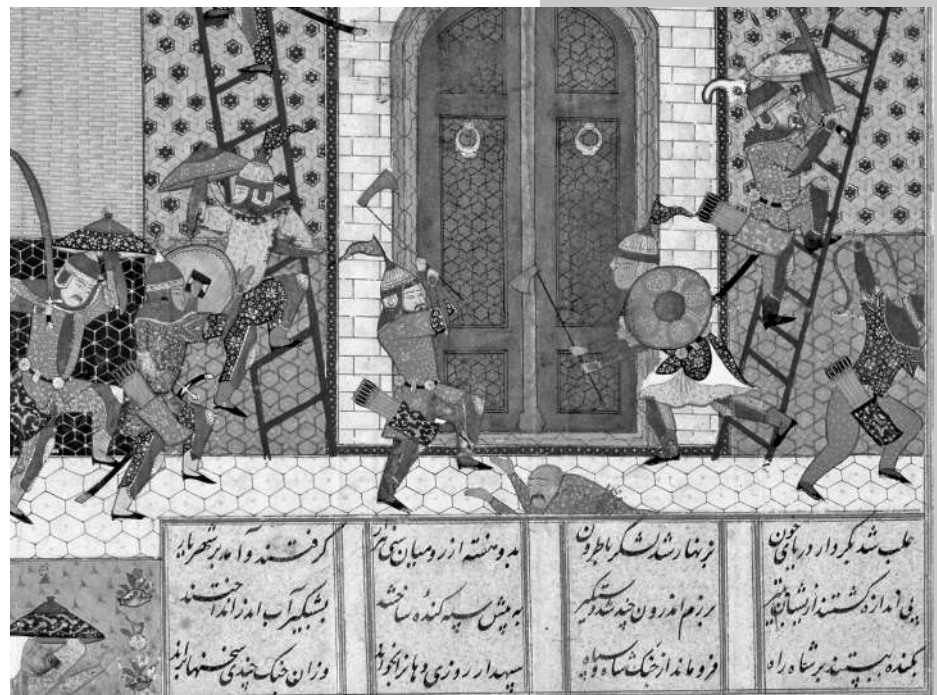
نگارنده ی این سطور در سال ۱۳۷۷ که این بخش از شاهنامه را تصحیح می کرد، نخستین کلمه ی بیت مورد نظر را با توجه به ضبط نسخه ی موزه ی بریتانیا که «بسودی» بود به صورت «پسودی» انتخاب کرد و بیت به صورت زیر ارائه شد:

پسودی که دستانش چو بین بود
چنان دان که خوانش نو آیین بود^۶

و برای این واژه به نوشته ی مرحوم دکتر محمد معین در حاشیه ی برهان قاطع زیر کلمه ی «نسودی» نظر داشتم.

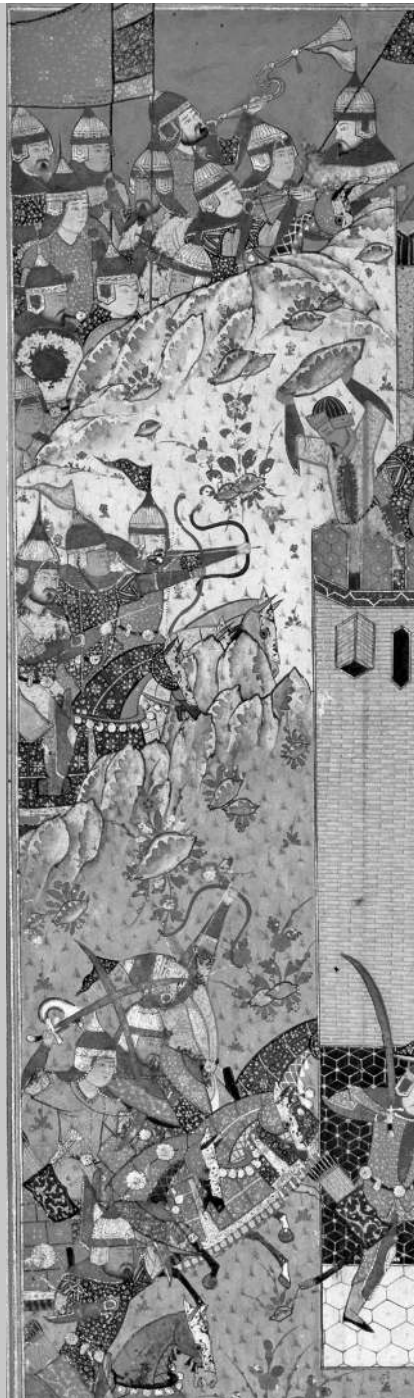
صاحب برهان قاطع برای کلمه ی «نسودی» این شرح را نوشته است: «بر وزن حسودی، برزیکر و زراعت کننده را گویند، و این قسم سیم است از چهار قسم طوایف انسان که جمشید قرار داده و شرح و بسط آن در لغت کاتوزی مذکور شد.»^۷ و در حاشیه آمده است: «این کلمه مصحف «پسودی» یا «بسودی» است و آن از ریشه ی fshu اوستایی است که بمعنی

که آنچه فرستاده شده به دستارخوانی (دستمال سفره‌ای) از آن میهمانی تعبیر شده باشد؛ این تغییر نه با اصول تصحیح متن کهن می خواند و نه می تواند واقعی و مطابق روال داستان باشد. درباره ی اصول تصحیح پس از این سخن خواهد رفت ولی بنا به نوشته ی بلعمی غنائم با سه هزار شتر به پایتخت فرستاده شد، اگر این همه خواسته لقمه‌ای از آن میهمانی باشد به تقریب می توان گفت که تمامی غنائم با توجه به دوازده هزار سپاهی ایران و اگر هر تن با ده لقمه سیر سیر شود، برابر سیصد و شصت میلیون شتر بار می شده که از حدود غلّو شاعرانه هم بسیار افزون تر است تا چه رسد به غلّو تاریخ نویس. از سوی دیگر در متن شاهنامه آمده است که در زمان گفت و گوی هرمزد با آیین گشسپ فرستاده‌ای، نامه ی دبیر بزرگ (بزرگ دبیر) را که مأمور هرمزد در آن جنگ برای آمار گرفتن و در ضمن جاسوس او در لشکرگاه بود به دست هرمزد رسانید که در آن نوشته شده بود:



...چنان دان که برد یمانی دو بود
همان موزه از گوهر ناپسود
همان گوشوار سیاووش رد
که زو یادگار است ما را خرد
ازین چار دو پهلوان برگرفت
چو او دیدرنج این نباشد شگفت^۸

نوشته ی دبیر بزرگ کاملاً با غرض خشمگین کردن هرمزد است، قبلاً گفتیم که بهرام فقط دو برد یمانی و



پروراندن چهارپایانست. پسو pasu بمعنی جانور اهلی و خانگی است. Fshuyant اسم فاعل از همین مصدر است به معنی پروراننده‌ی اغنام و احشام. ریشه‌ی فشو در کلمه‌ی «شبان» باقی مانده. رک: مزدیسنا ص ۴۰۷-۸، فردوسی در ذکر طبقات چهارگانه‌ی مردم در زمان جمشید گوید:

نسودی (پسودی) سه دیگر گره را شناس
کجا نیست برکس از ایشان سپاس

اضافه می‌شود که ریشه‌ی این واژه در کلمه‌ی «چوپان» هم باقی مانده و خود واژه در نام «پشوتن» (برادر اسفندیار) برجا است و علاوه بر این در کردی کلمه‌ی «پس» (pas) به معنای عموم چهارپایان اهلی مانند گوسفند، بز و گاو است. این واژه یک بار دیگر در شاهنامه آمده است که در زیربیت‌های مربوط به گروه‌های اجتماعی در زمان جمشید نقل می‌شود:

زهر انجمن پیشه ور گرد کرد
بدین اندرون پنجه‌ی نیز خورد
گروهی که آثوریان خوانیش
به رسم پرستندگان دانیش
جدا کردشان از میان گروه
پرستنده را جایگه کرد کوه
آبدان تا پرستش بود کارشان
نوان پیش روشن جهاندارشان
صفی بر دگر دست بنشانند
همی نام تیشتریان خوانند
کجا شیرمردان جنگ آوردند
فرورنده‌ی لشگر و کشورند
که زایشان بود تخت‌شاهی به پای
وز ایشان بود نام مردی به جای
پسودی سه دیگر گره را شناس
کجانیست از کس برایشان سپاس
بکارند و رزند و خود بدروند
به گاه خورش سرزنش نشنوند
تن آزاد و آباد گیتی بدوی
برآسوده از داور و گفت و گوی
چه گفت آن سخن گوی آزادمرد
که آزاد را کاهلی بنده کرد
چهارم که خوانند اهتوخوشی
همان دست ورزان با سرکشی
کجا کارشان همگنان پیشه بود
روان شان همیشه پراندیشه بود^۸

بنابراین واژه‌ی کم کاربرد «پسودی» دوبار در شاهنامه به کار رفته است، یک بار در بیت ۲۴ پادشاهی جمشید و بار دیگر در بیت مورد نظر (بیت ۱۳۲۴ پادشاهی هرمزد) و معنایی که می‌توانستیم برای بیت اخیر تصور کنیم، با توجه به یادداشت مرحوم علامه دهخدا این بود: «چوپان که ساز او نی است (چوبین) است بدان که خوان او به گونه‌ای دیگر (نو) است.» ولی این معنا هیچ‌گاه در اندیشه‌ی نگارنده‌ی وافی به مقصود نبود و نمی‌توانست گویای طعنه‌ی «آیین گشسپ» به «بهرام» باشد و مثلی هم به ذهن متبادر نمی‌کرد. جای خوشوقتی است که در سال ۱۳۸۷ شاهنامه به تصحیح آقای دکتر جلال خالقی مطلق به اتمام رسید و در نگاه کتاب این سال تمامی هشت مجلد کتاب را خریداری کردم. در دفتر هفتم آن که مشترکاً به کوشش ایشان آقای ابوالفضل خطیبی تصحیح شده است بیت این گونه انتخاب شده:

به سوری که دستانش چوبین بود
چنان دان که خوانش نوآیین بود!

در متن و حاشیه‌ی این مجلد می‌توان از ضبط پانزده نسخه آگاه شد و گاهی چنان است که ضبط یک یا دو سند می‌تواند دشواری بیت را بگشاید، ضبط نسخه‌ها به نقل مصححان از قرار زیر است:

نسخه‌های اصلی

ل ۶۷۵

بسودی که دستانش جوبینه بود
چنان دان که خوانش نوآئینه بود
س ۷۳۱

بسوری که دستانش حوسن بود
چنان دان که خوانش نو آئین بود
ق ۷۴۱

بسوری که دستانش خونین بود
.....

ک ۷۵۲

بسوری که آشناس حوسن بود
چنان دان که خوانش بائین بود
ل ۲، ۸۹۱

بسوری کجا نانش جوبین بود
چنان دان که خوانش نوآئین بود
س ۲، ۹۰۳

بسوری که دستانش چوبین بود
چنان دان که خوانش نوآیین بود

نسخه های غیر اصلی

لن ۷۳۳

بسوری کجا خوانش چونین بود
چنان دان که خوانش نوآئین بود

ق ۲، ۷۹۶

سواری که دستانش جوین بود
چنان دان که خود آتش آئین بود

لی ۸۴۰

نسوری که دستانش چوبین بود
چنان دان که خوابش نوآئین بود

ل ۳، ۸۴۱

بسوری که دستانش چوبین بود
چنان دان که خوانش بی آئین بود

پ ۸۴۴

بسوری که پایش چوبین بود
چنان دان که خوانش نوآئین بود

و ۸۴۸

بسوری که دستانش حوسن بود
چنان دان که خوانش نوآئین بود

لن ۲، ۸۴۹

بسوری کجا بانس چوبین بود
چنان دانک خوانش نوآئین بود

آ ۸۵۲

بسوری که دستانش حونین بود
چنان دان که خوانش نو آئین بود

ب ۸۹۴

بسودی که دستانش چونین بود
چنان دانک جانش نوآئین بود^۹

ملاحظه می شود که ضبط مصراع دوم در نسخه ی قاهره (۷۴۱) از قلم افتاده است ولی مشکلی پیش نمی آید، زیرا دشواری بیت در مصراع اول است. سیر تغییر کلمه ی نخست بیت از دشوار به آسان چنین است.

بسودی ← بسودی ← نسوری ← بسوری ← سواری
روشن است که در رسم الخط کهن «بی» را با سه نقطه ضبط نمی کرده اند و با یک نقطه به صورت «بی» می نوشته اند و سیر تغییر عبارت دوم مصراع اول نیز به ترتیب زیر است:

که آشنانش ← که آشنانش ← کجا بانس ← کجانش
← که پایش ← که دستانش

و مسیر تغییر کلمه ی سوم هم چنین است:

چوبین ← جوین ← بی تکلیفی
در نقطه گذاری ← خونین ← چونین

بنابراین و با توجه به اصل «ضبط دشوارتر برتر است» ضبط نسخه های «ل» (موزه ی بریتانیا در

لندن) و «ب» (کتابخانه ی دولتی برلین) گره ی نخستین حکم را می گشاید و ضبط نسخه ی «ک» (موزه ی ملی کراچی) دشواری عبارت دوم را به نتیجه ی روشن می رساند. این گونه که در حاشیه ی چاپ خالقی آمده است ضبط این نسخه که آشنانش می باشد که اگر نقل ضبط دقیق باشد (و در اصل نسخه که آشنانش خوانده نشود) این عبارت محرف «که آشنانش» است، از این روی ضبط درست بیت چنین است:

بسودی که آشنانش چوبین بود

چنان دان که خوانش نوآیین بود

اگر من به هنگام تصحیح متن عکسی از نسخه ی «ک» را در دست می داشتم یقیناً همین وجه را انتخاب می کردم بیش از این درباره ی واژه ی «بسودی» سخن گذشت، حال به سه کلمه ی تعیین کننده ی دیگر در این بیت بپردازیم.

اشنان [ا/ا]

جوالیقی گوید معرب از فارسی است. و ابوعبیده گفته است به دو لغت (لهجه) تلفظ شود (ضم و کسر) و آن را بتازی خُرض خوانند... (المعرب جوالیقی). ابن درید نیز در جمهره به نقل از المزهر گوید: اشنان از کلمه هایی است که عرب آن را از پارسی گرفته است. گیاهی باشد که بدان رخت شویند بعد از طعام خوردن دست نیز بدان بشویند و آن را به عربی غاسول خوانند و چون آن را بسوزانند، اشخار گویند. (برهان)... علفی است معروف که در شوره زار می روید و در صحراهای سوریه بسیار می باشد و اعراب آن را سوزانیده و خاکسترش را به صابون پزان فروشند و این خاکستر دارای سود و پتاس می باشد. (قاموس کتاب مقدس)^{۱۰} در بیت زیر از ناصر خسرو آشکار می شود که میزان پاک کنندگی «اشنان» حتی پیش از سوزاندن و تبدیل آن به «شخار» زیاد است و برای تن شویی هم به کار می رفته است:

مغز است تراریم اگرچه شویی

دستار به صابون و تن به اشنان^{۱۱}

شخار [ش]

قلیا را گویند که صابون پزان به کار برند و بهترین وی آن است که از اشنان سازند و در وی خواص عجیبه بسیار است. (برهان) نام خاکستری است که از سوزانیدن ساقه ی گیاه اشنیان (از تیره ی اسفنجیان) به دست می آید که مواد قلیائی زیاد دارد و در صابون سازی به کار می رود (گیاه شناسی گل گلاب ص ۲۷۴)^{۱۲}



دکتر

بلوچی vān (سینی، بشقاب)^{۱۴}.

خوانچه [خوا / خا / چ / چ]

خوان طبق مانندی مربع مستطیل که از چوب و یا فلز سازند. (ناظم الاطباء). میز کوتاه پایه که در آن ظروف شیرینی و جهیز عروسی و غیره نهند. (یادداشت بخت مؤلف)^{۱۵}.

بنا بر معانی بالا از خوان و خوانچه، می دانیم که «خوان» فقط به معنی سفره یا میز نیست، بلکه ساخته‌ای چوبی بوده است که غنائم را رویش می گذاشته‌اند و چند تن آن را بر سر یا دوش حمل می کرده‌اند و جلوی شاه به نمایش می گذاشته‌اند.

در لغت نامه این کلمه به «نوشادر» و به نقل از فرهنگ نفیسی (ناظم الاطباء) به «زاج» هم معنی شده است که در دو بیت از ناصر خسرو که در لغت نامه آمده می تواند به ترتیب معنای نوشادر و زاج داشته باشد:

ناصبی شوم را به مغز سر اندر
حکمت حجت بخار و دود شخار است
گر موم شوی تو روغنم من
ور سر که شوی منت شخارم

از این معانی که برای «اشنان» و «شخار» به دست داده شد آشکار می شود که گیاه اشنان را برای استفاده به صورت خاکستر سوخته‌ی آن در می آورده‌اند و قدرت پاک کنندگی خاکستر گیاه بسیار بیش تر از گیاه تر یا خشک آن و گیاهان و خارهای دیگر بیابان بوده است. حال به معنای کلمه‌ی «چوبک» و نام‌های دیگر آن می پردازیم:

چوبک [ب]

چوبک (شنان). (یادداشت مؤلف). یک نوع ریشه‌ای که مانند اشنان در گازری بکار برند. (از ناظم الاطباء) جُقان (در تداول مردم قزوین). در تداول تهران، خرده‌های چوب کز را که در جامه شستن بکار رود. (لغت محلی شوستر نسخه‌ی خطی). گیاهیست از تیره‌ی قزنفلیان که دارای گل‌های مجتمع به آرایش مرکب می باشد و برگ‌هایش دارای خارست. ریشه‌ی آن ضخیم و لعابدار است و کوبیده‌ی آن نیز به نام «چوبک» به مصرف لباس شویی می رسد، چوبه‌ی بیخ. (فرهنگ فارسی معین)^{۱۳}

نام‌های دیگر این گیاه (و ریشه‌ی آن) عبارتند از «چوبه» چوغان و جُقان. با توجه به این که چوبک با نام‌های گوناگون خوانده شده، محتمل است که چوبین هم نام دیگر چوبک باشد. اگر با استقصاء در متون کهن فارسی و نیز در لهجه‌ی این امر مسجل شود برای معنای بیت مویدی قوی تر است و اگر نه می توان چوبین را صفت نسبی معادل چوبی و از جنس چوب دانست. ناگفته نماند که نام لاتین دو گیاه اشنان و چوبک (با توجه به حاشیه‌ی لغت نامه) متفاوت است و در نتیجه مقدار قلیا و توان پاک کنندگی آن دو بسیار متفاوت. اکنون به معنای «خوان» و «خوانچه» می پردازیم:

خوان [خا / خا]

طبق بزرگی را گویند که از چوب ساخته باشند چه طبق کوچک را خوانچه گویند. (برهان قاطع).

در حاشیه‌ی برهان قاطع چ معین آمده: پهلوی xvân (طبق، سینی)، کردی xân، افغانی xxân



تا همین پنجاه سال پیش خوانچه‌هایی که قنادها داشتند تخته‌های چوب کلاف شده و به هم بسته بود و مستطیلی به عرض حدود ۷۰-۶۰ سانتی متر و طول ۱/۶-۱/۷ متر که دو استفاده داشت، یکی برای حمل جهیز عروس که خانواده‌ی عروس آنها را از قنادها کرایه می گرفتند، بر رویشان پارچه‌ی ترمه پهن می کردند و جهیزیه را روی چند خوانچه می نهادند و بر سر خوانچه کشان آنها را به خانه‌ی داماد می بردند. عکس این امر هم روی می داد و خلعت را به همین ترتیب از خانه‌ی داماد به خانه‌ی عروس می بردند. استفاده‌ی دیگر آن هنگامی بود که شخصی از

سفر حج یا عتبات بازمی گشت؛ خویشان و دوستان خوانچه‌ای شیرینی به قناد سفارش می‌دادند و خوانچه‌کش آن را به خانه‌ی آن کس می‌برد. اگر احترام از حد شیرینی و کلوچه می‌گذشت، یکی دو کله قند و گاهی قواره‌ای پارچه هم وسط خوانچه اضافه می‌شد.

وقتی خوانچه ابعادی داشته که یک مرد می‌توانسته است آن را با بارش حمل کند، قاعدتاً خوان بزرگ‌تر و بار مناسب برای چند تن بوده است. غنائم جنگ‌ها یا باژ و ساو کشورها نیز به دو صورت می‌توانسته باشد، یکی چیزهایی که می‌توانسته‌اند بسته‌بندی کنند و به صورت تنگ (بار) بر دوش مردی در درگاه شاه نشان داده می‌شده و دیگر اشیایی که قیمتی‌تر و چشم‌گیرتر بوده و آنها را بر خوان‌ها می‌نهادند و از نظر می‌گذرانیده‌اند.

با عنایت به مطالب گفته شده معنای بیت با ضبط:

پسودی که اشنانش چو بین بود
چنان دان که خوانش نو آیین بود

از این قرار است: چوپان (گله‌دار) که صابون (اشنان) - شخار) او چوبک است (از چوب گیاه بیابان است)، بدان

که دستش پاک نیست و از طبقی که می‌فرستد (ترتیب می‌دهد) چیزی برای خود برمی‌دارد و طبق ارسالی از سوی او گونه‌ای دیگر است و چیزی از آن کم. به این ترتیب آیین گشسب دو طعنه‌ی تلخ به بهرام زده است. یکی این که او را که از طبقه‌ی نشتاریان (جنگ‌آوران) است، پسودی (گله‌دار- شبان) خوانده که خود توهینی بزرگ است چه از نظر اجتماعی این دو طبقه با هم تفاوت اساسی داشته‌اند و دیگر این که او را پاک‌دست (دست‌پاک- امین) نخوانده، بلکه طعنه زده که او دست کج و دزد است و از خوانی که برای شاه فرستاده چیزی برداشته است. نکته این است که چوپانی که روزگار را در بیابان سر می‌کند برای تمیز کردن دست خود می‌تواند از تنه و ریشه‌ی گیاهان (مانند چوبک یا غیر آن) استفاده کند که این گیاه دستان او را چنان که باید پاک نمی‌کند.

امروزه هم اگر به کسی بگویند که دستش چسبناک است: یعنی دست کج دارد و اگر دستش به چیزی برسد از آن می‌دزدد. امید است با این استدلال بی‌تی از شاهنامه چنان ضبط و معنا شده باشد که سروده و منظور فردوسی بوده است.

پی‌نوشت

۱. شاهنامه به تصحیح مصطفی جیحونی، کتاب ۴ ص ۱۹۳۳ ب ۸۹۰ تا ۸۹۵ در خور یادآوری است که این بیت‌ها چندان زیبا هستند که کاتبان متأخر شاهنامه آنها را از اینجا برداشته و برای تیر رستم در کشتن اشکبوس هم آورده‌اند.
۲. ابوعلی محمدبن محمدبن بلعمی: تاریخ بلعمی، تکمله و ترجمه‌ی تاریخ طبری، به تصحیح مرحوم محمدتقی بهار، ملک‌الشعراء، بکوشش محمد پروین گنابادی. ج ۲، ۱۳۵۳، کتابفروشی زوار ج ۲ ص ۱۰۷۹ (آگاهی از این نوشته را مدیون دوست شاهنامه‌شناس دانشمند جناب آقای مصطفی کاویانی هستم).
۳. شاهنامه تصحیح مصطفی جیحونی، کتاب ۴ ص ۱۹۵ ب ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۰.
۴. همان ک ۴ ص ۱۹۱۹ ب ۵۳۹.
۵. همان، ک ۴ ص ۱۹۵ ب ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۵.
۶. همان، ک ۴ ص ۱۹۵ ب ۱۳۲۴.
۷. برهان قاطع، باهتمام دکتر محمد معین، چاپ امیرکبیر ۱۳۵۷ ج ۴ ص ۲۱۴۱.
۸. شاهنامه، کتاب اول ص ۳۶ ب ۱۷ تا ۳۰.
۹. شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق (و ابوالفضل خطیبی، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۶، ج ۷ ص ۵۷۴ متن و حاشیه ی ب. ۱۳۲۷.
۱۰. نقل از لغت‌نامه.
۱۱. همان.
۱۲. همان.
۱۳. همان.
۱۴. لغت‌نامه، متن و حاشیه.
۱۵. همان.